

چرا؟

ایوب ۲، ۱۳-۱

روزی دیگر پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند شرفیاب شوند. شیطان نیز در میان آنها آمد تا به حضور خداوند شرفیاب شود. 2 خداوند از شیطان پرسید: «از کجا می آیی؟» شیطان پاسخ داد: «از گشت و گذار در زمین و سیر کردن در آن 3». «آنگاه خداوند به شیطان گفت: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کردی؟ کسی مانند او بر زمین نیست، مردی بی عیب و صالح که از خدا می ترسد و از بدی اجتناب می کند. او همچنان کاملیت خود را حفظ کرده است، هر چند مرا بر ضد او برانگیختی تا او را بی سبب ضرر رسانم 4». شیطان در پاسخ خداوند گفت: «پوست به عوض پوست! انسان هر چه دارد برای



جان خود خواهد داد 5. اکنون دست خود دراز کرده، گوشت و استخوان او را لمس کن و او رو در رو تو را لعن خواهد کرد 6». خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست توست. فقط جان او را حفظ کن 7». پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت، و ایوب را از کف پا تا تارک سر به دُمَلهایی دردناک مبتلا ساخت 8. پس او تکه سفالی برگرفت تا در حالی که در خاکستر نشسته بود، خود را با آن بخرشد 9. آنگاه زنش به او گفت: «آیا همچنان کاملیت خود را حفظ می کنی؟ خدا را لعن کن و بمیر 10». او وی را گفت: «همچون یکی از زنان ابله سخن می گویی! آیا نیکویی را از خدا بپذیریم و بدی را نپذیریم؟» و در این همه، ایوب به لبان خود گناه نکرد 11. و چون سه دوست ایوب، یعنی ایفاز تیمانی، بلدَد شوحی و صوفَر نَعْماتی از این همه بلا که بر سر او آمده بود آگاهی یافتند، هر یک از مکان خویش روانه شده، با یکدیگر ملاقات کردند تا رفته با او ماتم کنند و تسلاش دهند 12. چون از دور او را دیدند، نشناختند. پس آواز خود را بلند کرده، گریستند و رَدای خویش چاک زدند و خاک به هوا افشاندند، بر سر خود ریختند 13. آنگاه هفت شبانه روز همراه وی بر زمین نشستند، و هیچ یک به او سخنی نگفتند، زیرا دیدند که درد او بسیار عظیم است.

در زمان کنونی می توان تصور کرد که شیطان در دنیا به تنهایی به کار افتاده است. چرا که چند سال اخیر با یک بیماری همه گیر، جنگ، درد و رنج وحشتناک در ایران و افغانستان و اکنون، اخیراً، هزاران داستان بد از ترکیه، سوریه، عراق و ایران همراه بوده است زیرا زلزله مردم را در آن کشورها آسیب زد. باز هم ملاحظه می کنیم چگونه افرادی همه چیز را از دست داده اند. جوانانی که در اوج زندگی هستند در عرض چند ثانیه خانواده ها و اموال زندگی خودشان را از دست داده اند. و سوالی که پیش می آید این است: چرا؟ این سوالی است که فقط در این حوادث وحشتناک مطرح نمی شود. این سوالی است که همه ما زود یا دیر مطرح می کنیم. در بسیاری از موقعیتها ما نیز این سوال را از خود می پرسیم: «چرا خدا این یا آن رویداد را اجازه داد؟ و خدا چه چیزی را می خواهد از طریق آن به ما نشان دهد؟ این سؤالات از آغاز پیدایش بشر مطرح بوده است. چرا رنج اتفاق می افتد؟ در داستان ایوب این سوال در نظر گرفته شده است زیرا در اینجا به وضوح به ما نشان داده شده است که نه تنها افراد شَرور، بلکه مخصوصاً پرهیزکاران نیز رنج می برند.

داستان ایوب در بهشت آغاز شده بود. یک چیز پنهان از دیده انسان اتفاق افتاده بود. خدا در آن زمان با شیطان صحبت کرد. موضوع آن گفتگو در مورد ایوب بود. خدا از آن ایوب واقعاً خوشنود بود و به شیطان اعلام کرد که به ایوب افتخار می کند. شیطان نمی خواست ستایش خداوند از ایوب را اینگونه تایید کند. شیطان قلب انسان را نیز خیلی خوب می شناسد. شیطان پاسخ داد: "او فقط تو را پرستش می کند تنها به دلیل اینکه تو به او برکت داده ای! و عشق ایوب بی قید و شرط نیست. آن عمل نیک براساس معامله با تو است. اگر هر آنچه را به او داده ای پس بگیری، خواهیم دید او انسان صالح باقی نخواهد ماند." شیطان اینگونه چالش را پیش خدا گذاشت. و بعد اتفاق غیرقابل درکی افتاد. خدا با شیطان تجارت کرد. همه اینها مخفیانه اتفاق افتاده بود. و ایوب از آن قرار بین شیطان و خدا بی خبر بود. اتفاقات وحشتناکی افتاده بود. یکی پس از

دیگری. ثروت ایوب آنقدر زود از بین رفت که تصور آن اتفاق امکان پذیر نبود. و سوالی که برای ایوب پیش آمد این بود "من چه اشتباهی کردم؟" یا چه کسی باعث آن شده؟

اولین چیزی که از این داستان به ما ارائه می شود این است که انسان کاملاً ناتوان است. داستان ایوب به ما فروتنی می آموزد. این داستان به ما نشان می دهد که در نهایت نمی توانیم زندگی خود را کنترل کنیم. و همه ما یکی هستیم و تحت تأثیر آن چیزی هستیم که نمی توانیم آن را کنترل کنیم. فقیر و غنی، پارسا و گناهکار می توانند در چند لحظه نابود شوند. هیچ کس این دوران بد را داوطلبانه انتخاب نمی کند. علاوه بر این، ما حتی نمی توانیم به پشت صحنه نگاه کنیم تا ببینیم پشت این ماجرا چه کسی هست. رنج و سرنوشت بد باید از ما پنهان بماند. در داستان ایوب، رنج بیشتری و بیشتری اضافه شده بود. ایوب نه تنها به این دلیل که ثروت خود را از دست داده بود، ضربه شدیدی خورده بود، بلکه به ویژه به این دلیل که رنج جسمی به او وارد شد. بعد از اینکه اولین فاجعه نتوانست ایوب را به انکار خدا ترغیب کند، شیطان دوباره با خدا صحبت کرد و چنین گفت: "تا زمانی که انسان زندگی خود را حفظ کند، هنوز امید دارد. تا کنون این رنجها فقط بر روی ثروت ایوب تأثیر داشته است اما اگر ضربه ها بدنش را لمس کند، سپس او ایمان خود را از دست خواهد داد!!" پس تلخی یا شکنجه افزایش یافت.

سرانجام ایوب با همین رنج بدن رو در رو شد و او روی خاکستر خود نشست و زخمهای خود را می خاراند. این بیماری نیز مَسری بود، بنابراین او از جامعه جدا افتاد و اکنون واقعا فقط رنج و زخم های خود را داشت. تنها چیزی که برای او باقی مانده بود همسرش بود ... به نظر می رسید او هم در این مورد ابزار شیطان باشد. او فقط ایوب را به انکار خدا تشویق می کرد و همچنین به او پیشنهاد می کرد که خود کُشی کند. به نظر می رسید که ایوب رنج عظیم نامحدودی را تجربه می کرد... اما درست نیست... با وجود اینکه رنجش انقدر شدید بود، خدا به شیطان اجازه نداد تا جان ایوب را لمس کند. ایوب از آن خبری نداشت. از آن اتفاق می توانیم بیاموزیم که: با وجود اینکه به نظر ما، رنج نامحدود اتفاق افتاده است... با وجود اینکه ما فکر می کنیم که شیطان بر ما حکمرانی می کند... درست نیست چون خدا هنوز دستش را روی سر ما قرار می دهد و از بدترین چیزی که شیطان می خواهد انجام دهد جلوگیری می کند. خدا اجازه نمی دهد که ما وسوسه ای بیش از حد توان خود تجربه کنیم. به این دلیل ایوب پاسخ داد: "آیا تو می خواهی که ما چیزهای خوب خدا را قبول کنیم و چیزهای بد را نپذیریم؟" «با همه این مصیبتها که بر سر ایوب آمد، او برضد خدا چیزی نگفت.

و این کلمات شگفت انگیز را بیان کرد که می تواند از عهد جدید نیز آمده باشد. «من می دانم که مدافع من زنده است و در آخر بر زمین خواهد ایستاد!» ایوب با وجود وضعیت وخیم خود، هرگز از ایمان به خدا دست نمی کشد. و او نمی خواهد فقط به خدا ایمان داشته باشد. او می خواهد سخنانش نوشته شود و گواه محبت خداوند باشد. "من می دانم که مدافع من زنده است!" این را باید به همه دنیا اعلام کند و بر خلاف شواهد شیطان عمل می کند. سخنان ایوب شبیه کلام عیسی روی صلیب بود. عیسی گفت "خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی ... و سپس عیسی با اطمینان دعا کرد: من روح خود را به دست تو می سپارم." ایوب هنوز نمی توانست عیسی را ببیند او نمی توانست ببیند که خدا برنامه ای به این شکل در دنیا ایجاد خواهد کرد. اما با وجود عمل شیطان ایوب از محبت خدا مطمئن بود. او عشق خدا را در روزهای خوب و بد پذیرفت بود. و به همه دنیا شهادت داد: «من می دانم که ناجی من زنده است.» ایوب به این جنبه در مورد بخشندگی خدا اطمینان داشت. در عیسی این نعمت عشق خدا به انسان تبدیل شده بود. مردم بارها و بارها از همین عیسی تحت تأثیر قرار گرفته اند. ما به این عیسی نیاز داریم زیرا عیسی فقط انسانی نیست بلکه خدا در میان ما است. "او برای رفع درد و رنج نیامده بود... او نیامد تا رنج را توضیح دهد، بلکه آمد تا با حضور خود آن را بر کند."

بسیاری سعی کرده اند تا از صلیب فراتر روند یا سعی کرده اند آن را توضیح دهند. اما ما فقط همیشه جواب های کتاب مقدس را در یافت می کنیم. و این جواب عبارت زیر است: او این کار را برای ما انجام داد. او این کار را به خاطر گناه ما انجام داد. او این کار را کرد تا ما بتوانیم زندگی کنیم. تا ارتباط بین ما و خدا دوباره برقرار شود. اگر در این هفته ها از مسیح پیروی کنیم، بارها و بارها به ما یادآوری می شود که مرگ عیسی به طور تصادفی اتفاق نیفتاده بود. بلکه صلیب مسیری بود که عیسی مسیح با اشک فراوان بر دوش گرفت. اما خودش این راه را آگاهانه و با اطمینان انتخاب کرد. خشم شیطان واقعاً بر سر عیسی ریخته شد. خداوند محدودیتی برای وسوسه شدن او تعیین نکرد، بر عکس کاری که در مورد ایوب کرد. نه، تمام قدرت های جهنم بر سر عیسی ریخته شد. با انجام این کار، عیسی به صراحت خود را تحت سرنوشت ما قرار داد. او از رها شدن و ناامیدی ما رنج می برد. و در عین حال ما را با پیروزی خود پیوند داده است. چگونه می توانیم آن پیروزی عیسی برای رنج ما را تصور کنیم؟ الی ویزل از بدترین شب زندگی خود گزارش کرد که پسرش در اردوگاه کار اجباری اعدام شد. او می گوید: «آن شب را هرگز فراموش نمی کنم...» به نظرش می رسید که تمام زندگی اش در جهنمی عمیق محبوس شده بود و هیچ راهی

برای خروج از آن وجود نداشت. الی ویزل گزارش می دهد که در هنگام مرگ پسرش دیوهای جهنم را شنید که فریاد می زدند. : "خدای تو کجاست؟" الی ویزل گفت که او شوکه شده بود چون فهمید که صدا، صدای دیو نبود، بلکه قلب خودش. و پس از آن چیز خاص آمد. الی ویزل گفت «وقتی می خواستم خدا را نفرین کنم، صدای خدا را شنیدم که می گفت: خدای تو روی صلیب هست آنجا که عیس فریاد می زد... خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی." بله، از طریق عیسی خدا به ما نشان می دهد که در کنار ماست. در جهنم. در گناه و ناتوانی ما و شک و تردید ما، خداوند صدای ما را فریاد می زند: "من در کنار شما ایستاده ام." همانطور که در کنار ایوب ایستاد، او نیز بارها و بارها در کنار شما می ایستاد. عیسی تنها کسی است که همبستگی نشان می دهد، تنها کسی که می تواند آرامش دهد و امید بدهد.

آمین